

The Scope of the Shari'a of the Ulul Azmi Prophets, Relying on the View of Ayatollah Sobhani

Received: 2024/03/22

Accepted: 2022/12/12

*Mehdi Nosratian Ahoor
(70-92)

The scope of the law of the Ulul Azmi Prophets is one of the important issues of the principle of prophethood. To what extent does the universality or non-universality of the prophethood of these prophets interfere with their determination? Ustadh Subhani is one of the thinkers who, contrary to popular belief, has accepted only the universality of the Shari'ah of the Holy Prophet and considers the prophethood of other Ulul Azmi Prophets as regional and specific to a particular nation. For this reason, analyzing and examining their point of view is of particular importance. The method of this research is descriptive-analytical and critical and the main question of this research is that according to what arguments did Ustadh Subhani try to prove the regionality of the prophethood of some of the Ulul Azmi Prophets and to what extent did he consider these arguments acceptable? To prove his theory (attributing the prophethood of Noah, Abraham, Moses, and Jesus to their own people and the non-universality of those narrations), Ustadh Subhani presented narrative and rational arguments. And in rational arguments, the emphasis is on the inadequacy of the necessary infrastructure to make the invitation of these Prophets public. However, in the interpretation of the narrations, there is no difference between the original core of the invitation and the final audience of the invitation, and if such a distinction is made, the universality of their prophethood is certain and undeniable. Rational arguments can also be answered by sharing the prophetic propagation and raising people's level of understanding.

Keywords: Prophethood, Ulu al-Azm, Rasul, Nabi.

* Associate Professor, Department of Jurisprudence and Law, Faculty of Sciences and Education, University of Quran and Hadith, Qom, Iran, mehdi.nosratian@gmail.com.



گستره شریعت پیامبران اولوالعزم با تکیه بر دیدگاه آیت الله سبحانی

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۱۰/۰۱

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۱۲/۲۲

مهدی نصرتیان اهور*

(۷۰-۹۲)

چکیده

گستره شریعت پیامبران اولوالعزم یکی از مباحث مهم اصل نبوت است. جهانی بودن یا نبودن نبوت این انبیا به چه میزان در اولوالعزم بودن آن‌ها مدخلیت دارد؟ آیت الله سبحانی از جمله اندیشمندانی است که، برخلاف دیدگاه مشهور، صرفاً جهانی بودن شریعت پیامبر اکرم ﷺ را پذیرفته و نبوت دیگر پیامبران اولوالعزم را منطقه‌ای و مختص به قوم خاص می‌داند. به همین دلیل، تحلیل و بررسی دیدگاه ایشان اهمیت ویژه‌ای دارد. روش این پژوهش توصیفی - تحلیلی و انتقادی است و سؤال اصلی این تحقیق عبارت است از اینکه آیت الله سبحانی با توجه به چه ادله‌ای در صدد اثبات منطقه‌ای بودن نبوت برخی از پیامبران اولوالعزم بوده و به چه میزان می‌توان این ادله را پذیرفتنی دانست؟ آیت الله سبحانی برای اثبات نظریه خود (اختصاص نبوت حضرت نوح، ابراهیم، موسی و عیسی ﷺ به قوم خودشان و جهانی نبودن آن) ادله نقلی و عقلی اقامه کردند و تکیه ایشان در ادله نقلی بیشتر بر ظهور آیات در ارسال این انبیا به سمت قوم خود است و در ادله عقلی هم تأکید بر ناکافی بودن زیرساخت‌های لازم برای عمومی شدن دعوت این انبیاست؛ در حالی که، در برداشت از ادله نقلی میان هسته اولیه دعوت و مخاطبان نهایی دعوت فرق گذاشته نشده است و اگر چنین فرق گذاری صورت بگیرد، جهانی بودن نبوت آن‌ها امری مسلم و انکارناپذیر است. ادله عقلی نیز با مشارکت دادن نبوت تبلیغی و بالابردن سطح فهم مردم پاسخ‌دانی است.

واژگان کلیدی: نبوت، اولوالعزم، رسول، نبی.

*. دانش‌یار گروه فقه و حقوق، دانشکده علوم و معارف، دانشگاه قرآن و حدیث، قم، ایران،

مقدمه

نبوت یکی از اصول اعتقادی تلقی می‌شود و مباحث مختلفی در ذیل آن مطرح می‌شود که یکی از این بحث‌ها، داوری درباره گستره شریعت پیامبران اولوالعزم است؛ بدین معنا که گستره مکانی نبوت این انبیا (از مختص به قوم و منطقه خاص بودن یا فراگیر بودن نسبت به همه مردم و همه مکان‌ها) به چه میزان در اولوالعزم بودن آن‌ها مداخلت دارد؟

نسبت به پیشینه عام بحث، به اجمال، می‌توان گفت مصادیق انبیای اولوالعزم و ملاک آن در روایات و کتاب‌های کلامی مطرح و مورد بحث قرار گرفته است که در مفهوم‌شناسی به این اقوال اشاره خواهد شد. نسبت به گستره نبوت انبیای اولوالعزم دیدگاه مشهور آن است که شریعت این انبیا، از جهت مکانی، عمومیت داشته و خاص به یک منطقه و قبیله نیست. مرحوم علامه طباطبایی در کتاب المیزان در جلد ۱۰ نسبت به حضرت نوح علیه السلام و حضرت رسول صلی الله علیه و آله این عمومیت را پذیرفته، ولی نسبت به دیگران چنین برداشتی از عبارت ایشان نمی‌شود. آیت الله سبحانی، برخلاف مشهور، صرفاً جهانی بودن شریعت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را پذیرفته و نبوت دیگر پیامبران اولوالعزم را منطقه‌ای و مختص به قوم خاص می‌داند، ولی نسبت به پیشینه خاص تحقیق؛ یعنی اینکه این بحث از دیدگاه آیت الله سبحانی نقد و بررسی شود و نظریه ایشان ارزیابی شده و میزان سازگاری یا ناسازگاری آن با دیگر ادله عقلی و نقلی کشف و تبیین شود، می‌توان گفت پژوهش خاصی صورت نگرفته است؛ به همین دلیل، تحلیل و بررسی دیدگاه ایشان اهمیت ویژه‌ای دارد.

با توصیف و تحلیل عبارت‌های ایشان افزون‌بر کشف نظریه این اندیشمند بزرگ می‌توان به بررسی آن نیز پرداخت و میزان قوت و ضعف استدلال و درنهایت، به امکان پابندی و عدم پابندی به این نظریه را نتیجه گرفت.

در تبارشناسی این بحث می‌توان گفت این بحث هرچند قابلیت دارد در علوم مختلف مثل فلسفه دین (از این جهت که نبوت یکی از مباحث مشترک میان ادیان است) و فلسفه اسلامی (از آن جهت که کیفیت تفاوت وجودی انبیا در نحوه حکایت‌گری قوه خیال از قوه عاقله و میزان اتصال قوه عاقله با عقل فعال و ... بتواند ملاک برای تشخیص گستره نبوت

آن‌ها باشد) و کلام اسلامی مورد بحث و پژوهش قرار بگیرد، ولی در این مقاله صرفاً از دید کلام اسلامی پژوهش می‌شود.

۱. مفهوم‌شناسی

پیش از پرداختن به گستره شریعت پیامبران اولوالعزم باید به برخی از مفاهیم تأثیرگذار در بحث اشاره کرد:

۱-۱. معنی نبی

نبی یا از ریشهٔ نبأ به معنای مطلق خبر (فیومی، ۱۴۱۴ق، ج ۲: ۵۹۱)، یا خبر مهم است که برای انسان علم یا ظن ایجاد می‌کند (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق: ۷۸۸)، یا خروج از مکانی به مکان دیگر (ابن اثیر جزری، ۱۳۶۷، ج ۵: ۴)، یا طریق واضح و روشن (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۱: ۱۶۴) است یا از ریشهٔ «ن ب و» به معنای علو و ارتفاع (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۱۵: ۳۰۲). براساس ریشهٔ نخست، مشهور آن است که معنای سوم و چهارم مدنظر نیست، بلکه معنای اول یا دوم لحاظ شده است و بیشتر معنای دوم را پذیرفته‌اند. در اصطلاح، متکلمین نبی به‌گونه‌های مختلفی تعریف شده است، مثل اینکه نبی انسانی است که از سوی خداوند برای به‌کمال رساندن مردم مبعوث شده است (طوسی، ۱۴۱۳ق: ۷۱)، هرکس خبر داده شود از جانب خدای تعالی، بی‌واسطهٔ بشری، نبی باشد (فیاض لاهیجی، ۱۳۸۳: ۴۱۹).

۲-۱. معنای رسول

رسول را گاه به معنای انبعاث و فرستاده شدن یا فرستاده شدن به آرامی (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق: ۳۵۲)، گاه به معنای جداشده از چیزی یا از جمع دانسته‌اند (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۱۱: ۲۸۱؛ فیومی، ۱۴۱۴ق، ج ۲: ۲۲۶) که مطابق این معنای وقتی انسانی رسول می‌شود، مقصود مبعوث شدن انسانی به رسالتی است که آن را انجام خواهد داد. در مجموع، می‌توان گفت: رسول کسی است که به سوی دیگری برانگیخته شده است، چه این رسول ملک باشد چه انسان و چه شیطان.

در اصطلاح متکلمین، رسول به صورت های مختلف تعریف شده است؛ مثل رسول کسی است که رسالتی را از سوی خداوند عهده دار می شود، چه این رسالت از نوع ابلاغ سخن باشد یا انجام دادن عملی که خداوند متعال از وی خواسته است (سبحانی، ۱۴۲۵ق، ج ۱: ۳۸۲)؛ رسول انسانی است که بدون اینکه بشری واسطه بشود از خداوند متعال اخباری را برای مردم می آورد و دارای شریعت است، چه شریعت ابتدایی چه تکمیلی (شیخ مفید، ۱۴۱۳ق: ۳۴-۳۵).

۱-۳. تفاوت نبی و رسول

متکلمان در تفاوت میان نبی و رسول آرای مختلفی ابراز کرده اند که در ادامه، به آن ها اشاره می شود:

قول اول: نبی و رسول هیچ تفاوت معنایی و مصداقی ندارند. نبی و رسول از جهت معنایی به کسی گفته می شود که از جانب خداوند وحی را دریافت کرده و مأمور ابلاغ به دیگران است (مطهری، ۱۳۷۰: ۳۷؛ ر.ک. علامه مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۱۱: ۵۴)؛

قول دوم: رسول اعم از نبی است، زیرا ملائکه از مصداق رسول هستند، ولی از مصداق نبی نیستند (فاضل مقداد، ۱۴۱۲ق: ۴۱)؛

قول سوم: نبی مأمور به عمل کردن مطابق وحی است، چه مأمور به ابلاغ آن باشد، چه نباشد؛ ولی رسول افزون بر مأموریت در عمل به محتوای وحی، مأمور به ابلاغ آن است (فیض کاشانی، ۱۴۲۵ق: ۱۹۸)؛

قول چهارم: نبی صرفاً صاحب معجزه است، ولی رسول افزون بر داشتن معجزه، کتاب آسمانی هم دارد (زمخشری، ۱۴۰۷ق، ج ۲: ۱۶۵)؛

قول پنجم: رسول اوصاف سه گانه (معجزه، کتاب آسمانی و نسخ شریعت قبلی) را دارد، ولی نبی جامع هر سه وصف نیست و می تواند نسخ شریعت قبل را نداشته باشد (مراغی، ج ۱۷: ۱۲۷)؛

قول ششم: رسول کسی است که در بیداری ملک وحی را می بیند و ملک او را مأمور به

دعوت مردم می‌کند، ولی نبی صرفاً ملک وحی را در خواب می‌بیند (ر.ک. کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱: ۱۷۶-۱۷۷)؛

قول هفتم: رسول کسی است که آورنده رسالت است و از ویژگی‌های این مقام آن است که اتمام حجت می‌کند و مخالفتش عذاب دارد، ولی نبی مصالح دینی و دنیوی مردم را بیان می‌کند، زیرا عنایت الهی به هدایت مردم تعلق گرفته است، اما وجود او اتمام حجت نمی‌کند (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۲: ۱۴۰)؛

قول هشتم: نبی و رسول از جهت مصداق غالباً اتحاد دارند و فرق آن‌ها از حیث کارکرد است. وقتی فرد اخبار غیبی را دریافت می‌کند، عنوان نبی بر او صادق است و وقتی این اخبار را به دیگران منتقل می‌کند، واژه رسول صادق است (مغنیه، ۱۴۲۴ق، ج ۵: ۱۸۷؛ سبحانی، ۱۴۲۱ق، ج ۴: ۳۷۸).

۱-۴. ملاک اولوالعزم

اولوالعزم مرکب از دو کلمه اولو به معنای صاحب و عزم به معنای تصمیم بر انجام فعل است (ر.ک. فیومی، ۱۴۱۴ق، ج ۲: ۴۰۸). متکلمان برای تبیین اولوالعزم ملاک‌هایی را بیان کرده‌اند، مثل داشتن شریعت جدید (چه منطقه‌ای، چه جهانی)، داشتن شریعت جدید و جهانی بودن رسالتش، سبقت به اقرار به توحید در عالم ذر، مأمور بودن به جهاد در دین، مطلق رسالت یا نبوت، صاحبان صبر و استقامت^۱ و خوب اطاعت وی بر دیگر پیامبران (ر.ک. سبحانی، ۱۴۲۱ق، ج ۳: ۱۰۵-۱۱۳). این اختلاف هرچند در ملاک اولوالعزم وجود دارد، ولی در مصداق اختلاف چندانی نبوده و قول مشهور با توجه به آیات قرآنی و روایات آن است که این پیامبران پنج نفرند: حضرت نوح، حضرت ابراهیم، حضرت موسی، حضرت عیسی علیه السلام و حضرت محمد.

۱-۵. دین و شریعت

برای دین تعریف‌های متفاوتی در کتاب‌های لغت بیان شده است. به عنوان مثال، ابن فارس

۱. براساس برخی از روایات اولوالعزم کسانی هستند که صبر پیشه کرده‌اند. نوح بر آزار قومش صبر کرد، ابراهیم بر آتش صبر نمود، اسحاق بر ذبح، یعقوب بر فقدان بچه‌ها و نابینا شدنش، یوسف بر چاه و زندان و ایوب بر مریضی صبر کردند.

معتقد است دین تنها یک معنای اصلی دارد و دیگر معانی به آن برمی گردند. دین از نوع انقیاد و ذلت است؛ پس، دین همان اطاعت است (ابن فارس، ۱۳۹۱ق، ج ۲: ۳۱۹).

از لحاظ اصطلاحی نیز تعریف‌های متعددی بیان شده است، مثل «دین مجموعه عقاید، اخلاق، قوانین و مقرراتی است که برای اداره جامعه انسانی و پرورش انسان‌ها باشد» (جوادی آملی، ۱۳۷۲، ص ۹۳)؛ دین یک سلوکی در زندگی دنیایی است که موجب می‌شود دنیای هر کسی مطابق با کمال اخروی و زندگی دائمی و حقیقی در نزد خداوند سبحان است (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۲: ۱۳۰)؛ «دین یک معرفت و نهضت همه جانبه به سوی تکامل است که چهار بُعد دارد: اصلاح فکر و عقیده، پرورش اصول عالی اخلاق انسانی، حُسن روابط افراد اجتماع، حذف هرگونه تبعیض‌های ناروا» (سبحانی، ۱۴۱۲ق، ج ۱: ۶).

شریعت در لغت به معنای راه روشن تعریف شده است (ر.ک. مصطفوی، ۱۴۰۲ق، ج ۱: ۳۶۶) و در اصطلاح، این گونه تعریف شده است: شریعت اسم است برای واجبات و محرماتی که خداوند متعال آن را بیان کرده است (ملاحمی خوارزمی، ۱۳۹۰: ۱۹۳).

همان طور که از تعریف اصطلاحی دین و شریعت برمی آید، دین معنای عام‌تری دارد؛ دین هم بر فقه و اخلاق صدق می‌کند و هم بر اعتقادات، ولی شریعت معمولاً ناظر به فقه و امور عملی است. به همین دلیل، آیت الله سبحانی در بررسی گستره نبوت حضرت موسی بحث را در دو مقام بررسی می‌کند: یکی عمومیت دعوت توحیدی و دیگری عمومیت شریعت وی.

۲. ادله جهانی بودن نبوت حضرت محمد ﷺ

آیت الله سبحانی معتقد است نبوت پیامبر اکرم ﷺ جهانی است و می‌توان از ادله نقلی همچون: «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا (سبأ: ۲۸)؛ وَأَرْسَلْنَاكَ لِلنَّاسِ رَسُولًا وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا (نساء: ۷۹)» استفاده کرد، زیرا در این آیات، به صراحت، اشاره می‌شود حضرت به سوی همه مردم مبعوث شده است. همچنین، می‌توان از ادله عقلی بهره گرفت. اسلام، احکام و تشریحش را صرفاً بر مقتضای فطرت انسانی پایه‌ریزی کرده است؛ فطرتی که مشترک میان همه انسان‌هاست. اگر حکمی بر پایه حکمت برنامه‌ریزی شده باشد، معنا ندارد

مختص به قوم و قبیله‌ای باشد؛ به همین دلیل، باید عمومیت آن را پذیرفت (ر.ک. سبحانی، ۱۴۲۱ق، ج ۳: ۴۶-۴۹).

ادله جهانی بودن نبوت حضرت رسول ﷺ بسیار زیاد است، ولی چون میان متکلمان در این زمینه اختلاف وجود ندارد و همگی جهانی بودن رسالت ایشان را پذیرفته‌اند، به همین اندازه از ذکر ادله اکتفا می‌کنیم و بحث را بر نقد و بررسی ادله جهانی بودن یا نبودن رسالت دیگر انبیای اولوالعزم متمرکز می‌کنیم.

۳. ادله جهانی نبودن نبوت حضرت نوح

ایشان ظهور برخی از آیات قرآن را شاهد بر این مطلب می‌داند. آیات فراوانی وجود دارد که ظهور دارد و حضرت نوح به سوی قوم خودش فرستاده شده است: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ» (اعراف: ۵۹؛ هود: ۲۵؛ مؤمنون: ۲۳؛ عنکبوت: ۱۴؛ نوح: ۱). ظهور «الی قومه» در این است که حضرت نوح فقط مأموریت داشت رسالت خود را به قومش برساند و برای دیگر اقوام و مردم مأموریت نداشت است، و الا مناسب بود آیه به صورت «لقد ارسلنا نوحا الی العالمین» بیان می‌شد.

می‌توان طوفان نوح را نیز شاهد بر این مطلب دانست، زیرا قدر متقین این است که طوفان حضرت نوح ﷺ مختص به قوم خودش بود و تمام دنیا را فرا گرفته است، زیرا وقتی سخن از طوفان نوح است، دو احتمال می‌توان مطرح کرد: احتمال اول این است که طوفان تمام عالم را فرا گرفته باشد؛ احتمال دوم این است که صرفاً منطقه‌ای را فرا گرفته است که قوم حضرت نوح در آن زندگی می‌کرد. وقتی شواهد کافی برای جهانی بودن طوفان نداشتیم، شک داریم که آیا طوفان همه عالم را گرفته بود یا بخشی از آن را. قدر متقین این است که طوفان به بخشی از عالم (منطقه‌ای که قوم حضرت نوح در آن زندگی می‌کردند) مختص شود.

این قدر متقین را می‌توان با یک دلیل عقلی نیز تأیید کرد، زیرا معقول نیست کل عالم به دلیل ایمان نیاوردن قوم حضرت نوح دچار عذاب بشوند و این با عدل و رحمت خداوند سازگار نیست. مطابق ظهور آیات قرآنی طوفان به دلیل عذاب بود. منشأ این عذاب ایمان نیاوردن قوم حضرت نوح و تکذیب آن‌ها نسبت به نبوت ایشان بود. بنابراین، معقول نیست

رفتار و گناه عده‌ای سبب شود عذاب عالم گیر نازل شود (سبحانی، ۱۴۲۱ق، ج ۳: ۷۴).

به نظر آیت الله سبحانی نیازمندی عمومیت رسالت به ابزار و وسایل عام می‌تواند مؤید منطقه‌ای بودن نبوت حضرت نوح باشد، زیرا صرف بلوغ جسمانی برای دریافت شریعت کفایت نمی‌کند، بلکه باید مردم افزون بر بلوغ جسمانی آمادگی روحی برای پذیرش شریعت را داشته باشند و می‌توان گفت، مثل برخی از جوامع، قبل از رسیدن به این آمادگی مثل بچه‌ای است که هنوز شایسته وارد شدن به مدرسه را ندارد و نمی‌تواند مطالب گفته شده در مدرسه را به خوبی دریافت کند و این احتمال وجود دارد که جوامع هم عصر حضرت نوح علیه السلام به دلیل اینکه جامعه بدوی بودند و فهم بالایی نداشتند، این قابلیت در آن‌ها وجود نداشته باشد که رسالت حضرت نوح علیه السلام متوجه آن‌ها نیز باشد. به همین دلیل، می‌توان این حدس را تقویت کرد که رسالت حضرت نوح منطقه‌ای و خاص به قوم خودش بود (سبحانی، ۱۴۲۱ق، ج ۳: ۷۶-۷۷).

اگر بخواهیم نکته آخر ایشان را به صورت ادبیات علم کلام تبیین کنیم، می‌توانیم آن را بر قاعده «تکلیف مالایطاق» تطبیق دهیم. اگر خداوند متعال اقوام دیگر را به رسالت حضرت نوح مأمور کرده باشد، در حالی که آن‌ها قدرت فهم و درکشان به اندازه‌ای نیست که بتوانند به دستورهای حضرت نوح مطیع شوند، تکلیف مالایطاق رخ داده است و چنین امری از خداوند متعال به دور است.

۴. نقد دیدگاه آیت الله سبحانی در منطقه‌ای بودن نبوت حضرت نوح

دلیل متضمن تکلیف مالایطاق صرفاً احتمالی است و دلیل قطعی بر آن اقامه نشده است. به عبارت دیگر، آنچه مسلم است، کبرای قاعده است، یعنی تکلیف مالایطاق جایز نیست، ولی با صرف احتمال‌سازی نمی‌توان صغرای این استدلال را تام دانست و قائل شد دیگر اقوام و جوامع معاصر حضرت نوح قابلیت فکری و روحی لازم برای دریافت رسالت حضرت نوح را نداشتند؛ پس، نبوت ایشان خاص به قوم خودش است. اثبات قابلیت و نفی آن نیازمند به دلیل است و چون دلیلی بر آن اقامه نشده است و صرفاً، احتمال مطرح نشده، نمی‌توان تابع این احتمال شد. بنابراین، اگر ادله دیگر ایشان تام باشد، همان‌ها مثبت منطقی بودن

نبوت است و اگر تام نبود و توانستیم دلیلی بر جهانی بودن اقامه کنیم، تابع آن خواهیم شد، و الا باید در قبال آن سکوت کرد.

نسبت به ظهوری که در آیات مطرح شده، می توان گفت این ظهور با ظاهر برخی دیگر از آیات سازگار نیست و برای اینکه بتوان به نتیجه قطعی رسید، باید مجموع آیات را در نظر گرفت. برای تبیین این امر می توان از فرمایش مرحوم علامه طباطبایی کمک گرفت. ظاهر آیه «سَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ» (شوری: ۱۳) این است که شریعت حضرت نوح نخستین شریعتی است که، به صورت عام، برای بشر فرستاده شده است و چون این آیه در مقام امتنان است و عنایت الهی را بیان می کند و اگر شریعت حضرت نوح جهانی نبود و در کنار شریعت ایشان، شریعت دیگری بود، باید در آیه بیان می شد و چون در این آیه و دیگر آیات اشاره ای به این مطلب نشده، می توان جهانی بودن آن را استنباط کرد (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۰: ۲۷۱- ۲۷۲). ظاهر برخی دیگر از آیات مثل «رَبِّ لَا تَذَرُ عَلَيِ الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا» (نوح: ۲۶)؛ «لَا غَاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِلَّا مَنْ رَحِمَ» (هود: ۴۳)؛ «وَجَعَلْنَا ذُرِّيَّتَهُ هُمُ الْبَاقِينَ» (صافات: ۷۷) می تواند مؤید جهانی بودن باشد.

بدین ترتیب، ظهور آیه مورد استشهاد آیت الله سبحانی در انحصار رسالت حضرت نوح در قوم خودش نخواهد بود، بلکه می توان قوم وی را هسته اولیه دعوت ایشان تلقی کرد. این پاسخ به دلیل اینکه در نبوت دیگر انبیای اولوالعزم جاری است، در مبحث نبوت حضرت موسی علیه السلام مفصل تر پرداخته خواهد شد.

۵. ادله جهانی نبودن نبوت حضرت موسی علیه السلام

ایشان در مبحث نبوت حضرت موسی تفکیک دو مقام را لازم می دانند. مقام نخست: اینکه دعوت به توحید از سوی حضرت موسی آیا عمومیت داشته یا فقط مختص به بنی اسرائیل بوده است؟ مقام دوم: به فرض اینکه دعوت به توحید عمومیت داشته باشد، آیا شریعت حضرت موسی جهانی بوده یا مختص به قوم خود؟ میان این دو مقام عموم و خصوص مطلق

است؛ بدین صورت که، هرکس در مقام دوم عمومیت شریعت را بپذیرد، به ناچار، باید عمومیت توحید را بپذیرد، ولی چنین نیست که اگر عمومیت دعوت به توحید را پذیرفت، عمومیت شریعت را نیز بپذیرد (ر.ک. سبحانی، ۱۴۲۱ق، ج ۳: ۷۸).

آیت الله سبحانی نسبت به مقام اول به نوع آیات اشاره می‌کنند:

دسته نخست: آیاتی که فقط بنی اسرائیل را به توحید دعوت کرده است، مثل «وَلَقَدْ جَاءَكُمْ مُوسَى بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ» (بقره: ۹۲). با توجه به اینکه حضرت موسی با قوم خود صحبت کرده و به آن‌ها گوشزد می‌کند که به سوی آن‌ها با بینات و آیات روشن آمده است، می‌توان برداشت کرد دعوت به توحید برای بنی اسرائیل بوده است. اثبات شیء هرچند نفی «ما عدا» نمی‌کند، ولی اگر آیات دیگری یافت نشود که دیگران نیز مشمول دعوت توحیدی حضرت موسی هستند، می‌توان ادعا کرد آن‌ها خارج از دعوت هستند، زیرا اصل بر آن است که آن‌ها مکلف به دستوره‌های ایشان نیستند، مگر اینکه دلیل خاص آن را ثابت کند؛

دسته دوم: آیاتی که افزون بر قوم بنی اسرائیل افراد دیگری همچون قبطیان و فرعون نیز مشمول دعوت توحیدی حضرت هستند؛ مثل «حَقِيقٌ عَلَيَّ أَنْ لَا أَقُولَ عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ قَدْ جِئْتُكُمْ بِبَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ فَأَرْسِلْ مَعِيَ بَنِي إِسْرَائِيلَ» (اعراف: ۱۰۵). در این آیه با توجه به ضمیر «جئتکم و ربکم» می‌توان برداشت کرد که غیر از فرعون، قوم و طرف‌داران او نیز مورد خطاب هستند و خطاب خاص به فرعون نیست و می‌توان آیه «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى بِآيَاتِنَا إِلَى فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ فَقَالَ إِنِّي رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ» (زخرف: ۴۶) را نیز دلیل بر آن دانست.

ایشان معتقدند هرچند برای این آیات دسته دوم می‌توان این ظهور اولیه را استنباط کرد، ولی می‌توان هم چنان بر دیدگاه اختصاص دعوت توحیدی حضرت موسی بر قوم بنی اسرائیل تأکید ورزید، زیرا اولاً، این احتمال وجود دارد که اگر فرعون و قبطیان مورد خطاب توحیدی حضرت موسی قرار گرفته‌اند، نه از آن لحاظ که حضرت موسی مأمور بود دعوت توحیدی خود را به بنی اسرائیل، فرعون و قبطیان برساند، بلکه از این لحاظ که نجات قوم بنی اسرائیل از دست فرعون و همراهانش نیازمند صحبت با فرعون بود و آیه بیان شده از سوره اعراف می‌توان شاهد بر این

مدعا باشد، زیرا پس از آنکه به نبی بودن خود اشاره می‌کند، از فرعون می‌خواهد بنی اسرائیل را آزاد کرده و اجازه دهد بنی اسرائیل با حضرت موسی همراه شوند. این نشان‌دهنده اختصاص دعوت توحیدی به بنی اسرائیل است، و الا چه تلازمی میان عمومیت دعوت به توحید و درخواست اجازه مسافرت و همراهی بنی اسرائیل با حضرت موسی وجود دارد؟

ثانیاً، می‌توان شاهد دیگری بر اختصاص اقامه کرد. مطابق آیه «وَ جَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتَوْا عَلَى قَوْمٍ يَعْكُفُونَ عَلَى أَصْنَامٍ لَهُمْ قَالُوا يَا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ» (اعراف: ۱۳۸) حضرت موسی وقتی به قومی رسید که بت پرست بودند، آن‌ها را به توحید دعوت نکرد و از آن‌ها گذر کرد و اگر مأموریت به دعوت توحیدی ایشان عام بود، باید حداقل نهی از بت پرستی و دعوت به توحید صورت می‌گرفت. همین امر کاشف از اختصاص دعوت توحیدی ایشان به بنی اسرائیل دارد و دعوت فرعون و همراهانش از باب مقدمه آزادی بنی اسرائیل بود، نه از این لحاظ که خودشان فی نفسه و به طور استقلالی موضوعیت داشته و مورد خطاب باشند (ر.ک. سبحانی، ۱۴۲۱ق، ج ۳: ۷۹-۸۳)؛

ثالثاً، هیچ‌آیه‌ای وجود ندارد که بتوان از آن چنین برداشت کرد که حضرت موسی قوم دیگری غیر از بنی اسرائیل را دعوت به توحید کرده باشد، بلکه ایشان صرفاً با قوم بنی اسرائیل معاشرت و همراهی داشت و آن‌ها را به اندازه فهم و استعدادشان راهنمایی می‌کرد (سبحانی، ۱۴۲۱ق، ج ۳: ۸۴)؛

رابعاً، امکانات ارتباطی آن زمان به اندازه‌ای ضعیف بود که تشریح یک شریعت عام مفید نبوده و در نتیجه، لغو خواهد شد (سبحانی، ۱۴۲۱ق، ج ۳، ص ۸۴)؛

خامساً، تشریح نبوتی جهانی نیازمند آمادگی روحی و فکری جامعه انسانی است و مردم در آن دوران بیشتر قومی و قبیله‌ای فکر می‌کردند؛ به‌گونه‌ای که، قبیله‌ای فکر و روش و منش قبیله دیگر را رد و انکار می‌کرد و به آیین قبیله دیگر تابع نبودند. با این پیشینه فکری نمی‌توان تصور کرد نبی از یک قبیله برانگیخته شود و دیگر قبایل تابع آن شوند؛ به همین دلیل، خداوند از میان هر قومی پیامبر خاص خودش را مبعوث می‌کرد که آیه «لَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ» (نحل: ۳۶) دال بر آن است.

۵-۱. نقد ادله دال بر اختصاص دعوت توحیدی حضرت موسی به قوم بنی اسرائیل

اولاً، می‌توان برای آیات دال بر دعوت توحیدی حضرت موسی دسته سومی هم قائل شد؛ آیاتی که دال بر عمومیت دعوت ایشان است، مثل آیه «قُلْ مَنْ أَنْزَلَ الْكِتَابَ الَّذِي جَاءَ بِهِ مُوسَى نُورًا وَهُدًى لِلنَّاسِ» (انعام: ۹۱)؛ «وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى وَ هَارُونَ الْفُرْقَانَ وَضِيَاءً وَذِكْرًا لِّلْمُتَّقِينَ» (انبیاء: ۴۸)، زیرا «ناس» در آیه اول و «متقین» در آیه دوم عام است، چه از بنی اسرائیل و چه از غیر بنی اسرائیل. پس، می‌توان چنین گفت که آیات دسته سوم عام است و حتی غیر بنی اسرائیل و فرعون و قبطیان را نیز در بر می‌گیرد. وقتی سه دسته آیات داشتیم، چون سه گروه نافی هم نیستند و دسته نخست به اخص (بنی اسرائیل) و دسته دوم به خاص (بنی اسرائیل، فرعون و قبطیان) و دسته سوم به عام، یعنی همه مردم، اشاره دارد. اثبات شیء چون نفی «ماعداد» نمی‌کند، پس ذکر بنی اسرائیل نفی نمی‌کند که بقیه مأمور به شنیدن دعوت توحیدی حضرت موسی باشند. در نتیجه، میان این سه دسته اصلاً اختلافی نیست و در نهایت، باید همه مردم را مأمور به شنیدن دعوت توحیدی حضرت موسی دانست. منتهی، باید ذکر بنی اسرائیل و فرعون و قبطیان در آیات دسته اول و دوم خصوصیت ویژه‌ای داشته باشند که اشاره به این خصوصیت می‌تواند کیفیت جمع میان این سه دسته از آیات را روشن کند.

به طور طبیعی، هر دعوتی هسته اولیه می‌خواهد. قوم هر پیامبری را می‌توان هسته اولیه دعوت آن نبی دانست. این امری طبیعی و بدیهی است، زیرا نبی سال‌ها در میان قوم خود زندگی کرده است و قوم از وی شناختی دارد و طبیعی است دیگران به دلیل آنکه شناخت کمتری از ایشان و روحیات وی دارند، کمتر به سخنان نبی گوش می‌دهند. و اگر هسته اولیه دعوت هر نبی غیر از قوم خودش باشد، سرعت انتشار دعوت کمتر شده و دیرتر به مقصود می‌رسد؛ درحالی‌که، اگر ابتدا قوم خودش مورد خطاب باشد، درصد موفقیت زیادتر است. به همین دلیل، بنی اسرائیل در دسته اول از آیات به عنوان هسته اولیه دعوت مورد خطاب قرار گرفته‌اند.

اما در دسته دوم، افزون بر بنی اسرائیل، فرعون و قبطیان نیز مورد خطاب خاص قرار

گرفته اند، به همان دلیلی که آیت الله سبحانی فرمودند؛ یعنی چون آغاز دعوت حضرت در میان قوم خود و نجات آن‌ها نیازمند صحبت با فرعون و همراهانش است؛ پس، فرعون و قبطیان هم از باب مقدمه نجات قوم بنی اسرائیل مورد خطاب هستند، هم از باب اینکه انتشار یک دعوت وقتی از نقطه ای آغاز می‌شود به طور طبیعی و بدیهی، اطرافیان آن منطقه هم زودتر از دیگر نقاط از آن امر مطلع می‌شوند. پس، فرعون و قبطیان به دلیل نزدیکی به هسته اولیه دعوت مورد خطاب خاص قرار گرفته‌اند. با این توضیح، اولاً، میان روایات تعارضی وجود نخواهد داشت؛ ثانیاً، علت ذکر برخی از افراد از میان همه مردم نیز روشن می‌شود، ولی نسبت به امکانات آن دوران برای انتقال پیام و همچنین، سطح فهم مردم برای دریافت مضامین عالی توحیدی می‌توان این‌گونه پاسخ داد: آنچه برای جهانی بودن دعوت یک پیامبر لازم است، امکان انتقال دعوت به کل عالم است. این امر لازم نیست بدون واسطه و مستقیم به دست خود نبی صورت بگیرد، بلکه می‌توان تصور کرد هم‌زمان با نبوت حضرت موسی، خداوند انبیای دیگری برگزیده باشد. منتهی، آن‌ها پیامبران تبلیغی بوده و وظیفه‌شان تبلیغ دعوت توحیدی حضرت موسی علیه السلام باشد؛ کما اینکه می‌توان این امر را از برخی از روایات تأیید کرد، مثل «سَمَاعَةَ بْنِ مِهْرَانَ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعِزْمِ مِنَ الرُّسُلِ فَقَالَ نُوحٌ وَإِبْرَاهِيمُ وَمُوسَى وَعِيسَى وَمُحَمَّدٌ عليه السلام قُلْتُ كَيْفَ صَارُوا أُولَى الْعِزْمِ قَالَ لِأَنَّ نُوحًا بَعَثَ بِكِتَابٍ وَشَرِيعَةٍ وَكُلٌّ مِنْ جَاءَ بَعْدَ نُوحٍ أَخَذَ بِكِتَابِ نُوحٍ وَشَرِيعَتِهِ وَ مِنْهَا جِهَةٌ حَتَّى جَاءَ إِبْرَاهِيمُ عليه السلام بِالصُّحُفِ وَبِعَزِيمَةِ تَرْكِ كِتَابِ نُوحٍ لَا كُفْرًا بِهِ فَكُلُّ نَبِيٍّ جَاءَ بَعْدَ إِبْرَاهِيمَ عليه السلام أَخَذَ بِشَرِيعَةِ إِبْرَاهِيمَ وَ مِنْهَا جِهَةٌ وَبِالصُّحُفِ حَتَّى جَاءَ مُوسَى بِالتَّوْرَةِ وَشَرِيعَتِهِ وَ مِنْهَا جِهَةٌ وَبِعَزِيمَةِ تَرْكِ الصُّحُفِ وَ كُلُّ نَبِيٍّ جَاءَ بَعْدَ مُوسَى عليه السلام أَخَذَ بِالتَّوْرَةِ وَشَرِيعَتِهِ وَ مِنْهَا جِهَةٌ حَتَّى جَاءَ الْمَسِيحُ عليه السلام (ع) بِالْإِنْجِيلِ وَبِعَزِيمَةِ تَرْكِ شَرِيعَةِ مُوسَى وَ مِنْهَا جِهَةٌ فَكُلُّ نَبِيٍّ جَاءَ بَعْدَ الْمَسِيحِ أَخَذَ بِشَرِيعَتِهِ وَ مِنْهَا جِهَةٌ حَتَّى جَاءَ مُحَمَّدٌ عليه السلام فَجَاءَ بِالقُرْآنِ وَبِشَرِيعَتِهِ وَ مِنْهَا جِهَةٌ فَحَلَّالُهُ حَلَّالٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ حَرَامُهُ حَرَامٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ فَهَؤُلَاءِ أُولُو الْعِزْمِ مِنَ الرُّسُلِ عليهم السلام)» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۲: ۱۷-۱۸).

در این روایت تصریح می‌شود که وقتی حضرت نوح به نبوت مبعوث شد، کتاب و شریعتی آورد که هر پیامبر بعدی تا زمان حضرت ابراهیم مأمور به پیروی از کتاب و شریعت

حضرت نوح بود. فرض وجود انبیا هم عرض حضرت نوح و مستقل از شریعت ایشان با ظاهر روایت سازگار نیست؛ در نتیجه، نمی توان احتمال مذکور را پذیرفت و باید اذعان نمود نبوت حضرت جهانی است، ولی نسبت به سطح فهم، دلیلی بر اینکه مردم غیر از بنی اسرائیل در سطح فهم دریافت دستوره‌های توحیدی نبودند، اقامه نشده است و صرفاً، یک استبعاد است؛ به خصوص، اگر توحید را امر فطری هر انسانی بدانیم که مضمون برخی از آیات و روایات است، در همه مردم این استعداد و توان وجود دارد. در نهایت، باید حجاب‌های آن کنار زده شود و چنین امری، با دعوتی که انبیای تبلیغی انجام می دهد، تحقق یافتنی و وصول شدنی است. از این رو، اشکال ایشان فقط یک استبعاد است و دلیلی بر آن اقامه نشد، اما نسبت به دلیلی که از آیه قرآن استخراج شد، که حضرت موسی در راه فرار از دست فرعون و پس از گذر از دریا به قوم بت پرست رسیدند و حضرت آن‌ها را نهی نکرد، می توان چنین پاسخ گفت: اولاً، آیه «نفیاً و اثباتاً» چیزی به عکس العمل حضرت موسی نسبت به آن قوم مطرح نکرده است و صرفاً بیان می دارد حضرت به درخواست قوم خود واکنش نشان داد؛ ثانیاً، حتی به فرض هم که بگوییم ظهور آیه در این است که کاری به آن‌ها نداشته و بدون هیچ عکس العمل و ارشادی از آن‌ها گذر کرده است، می توان احتمال داد که موقعیت و شرایط اقتضای چنین کاری را داشت، زیرا آن‌ها در حال فرار از دست فرعون بودند و هنوز نتوانسته اند در محلی مستقر شوند و دستورها به درستی برای آن‌ها تشریح شود و هنوز هسته اولیه دعوت به درستی با دعوت حضرت موسی ﷺ آشنا نیستند و طبیعی است تا عده ای، به صورت محکم و صحیح، دعوت را دریافت نکرده اند، پرداختن به دیگران قدرت تأثیر را خواهد کاست؛ ثالثاً، شاید حضرت موسی ﷺ این امر را به انبیای تبلیغی واگذار کرده است، زیرا این افراد به دلیل بت پرست بودن قطعاً، برای هدایت به انبیایی نیازمند خواهند بود، به ویژه اگر پذیرفتیم که برای هر قومی از خودشان نیز پیامبر فرستاده می شود و حضرت موسی این امر را به پیامبر تبلیغی واگذار کرده است و چون آن پیامبر دستوره‌های حضرت موسی را تبلیغ خواهد کرد؛ پس در واقع، حضرت موسی، غیر مستقیم، آن‌ها را ارشاد کرده است؛ در نتیجه، این اشکال نیز وارد نخواهد بود.

آیت الله سبحانی در مقام دوم نیز قائل به اختصاص هستند. البته، این امر بسیار بدیهی است، زیرا اگر کسی در مقام اول اختصاص را پذیرفت، به ناچار، در مقام دوم هم باید پایبند به اختصاص باشد. ایشان در طرح بحث اشاره می‌کند که در این مقام دو دسته آیات وجود دارد: آیاتی که از آن‌ها می‌توان عمومیت شریعت حضرت موسی را استخراج کرد، مثل «قُلْ مَنْ أَنْزَلَ الْكِتَابَ الَّذِي جَاءَ بِهِ مُوسَى نُورًا وَهُدًى لِلنَّاسِ» (انعام: ۹۱) که در این آیه تصریح می‌شود کتاب تورات حضرت موسی نور و هدایت برای همه مردم است، چه از بنی اسرائیل باشند، چه از غیر آن یا آیه «قَالُوا يَا قَوْمَنَا إِنَّا سَمِعْنَا كِتَابًا أُنزِلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ وَإِلَى طَرِيقٍ مُسْتَقِيمٍ» (احقاف: ۳۰) که نقل قول جنیان است که پس از شنیدن قرآن گفتند: پس از حضرت موسی کتابی نازل شده است که هدایت‌گر به حق و راه مستقیم است. از این آیه چنین برداشت می‌شود که چون قرآن برای جن و انس نازل شده، پس تورات هم چنین ویژگی‌ای داشته است؛ به همین دلیل، آن‌ها هم از محتوای تورات آگاه بودند.

در مقابل این آیات می‌توان به دسته دیگری از آیات اشاره کرد که رنگ و بوی اختصاص به بنی اسرائیل را دارد، مثل آیه «وَأَتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَجَعَلْنَا هُدًى لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ» (اسراء: ۲) و آیات مشابه. آیت الله سبحانی معتقد است هرچند ذکر شدن بنی اسرائیل به این معنا نیست که دیگران از آن بی‌بهره باشند، ولی چون آیاتی که بر بنی اسرائیل تأکید می‌کند تعدادشان زیاد است، می‌توان چنین بیان کرد که احکام مختص به آنهاست.

ایشان برای جمع میان این دو دسته از آیات می‌فرماید: می‌توان ادعا کرد دسته اول نیز همانند دسته دوم دال بر بنی اسرائیل است و عمومیت را مطرح نمی‌کند، زیرا در واژه «للناس» مثلاً که در آیه ۹۱ سوره انعام به کار رفته بود، دو احتمال می‌توان مطرح کرد: احتمال اول اینکه، عام به کار رفته استغراق عقلی باشد. احتمال دوم این است که، عام به کار رفته استغراق عرفی است، یعنی همه بنی اسرائیل. از میان این دو احتمال، احتمال دوم با آیات دسته دوم سازگار بوده و پذیرفتنی است. در نتیجه، هیچ تعارضی میان این دو دسته از آیات وجود ندارد (ر.ک. سبحانی، ۱۴۲۱ق، ج ۳: ۸۶-۸۹).

درباره آیه‌ای که دلالت دارد بر اینکه جنیان از تورات مطلع بودند، پس مکلف به آن

هستند، نیز ایشان پاسخ می دهند که اطلاع داشتن تلازم با مکلف بودن ندارد، بلکه تکلیف به آن نیازمند به دلیل است، زیرا ما نیز از تورات و انجیل مطلع هستیم؛ در حالی که، مکلف به عمل به آن نیستیم (ر.ک. سبحانی، ۱۴۲۱ق، ج ۳: ۸۷).

۵-۲. نقد مقام دوم

باتوجه به مطالبی که در مقام اول گفتیم، می توان از این مطالب نیز پاسخ گفت؛ بدین صورت که، اولاً، ذکر بنی اسرائیل در آیات متعدد به معنا اختصاص نیست، بلکه چون آن ها هسته اولیه دعوت حضرت موسی بودند، طبیعی است در آیات متعددی از آن ها سخن به میان آمده باشد؛ ثانیاً، وقتی واژه عامی در جمله به کار رفت و امر میان دو احتمال، یعنی استغراق عقلی یا عرفی دایر شد، اصل بر آن است که استغراق عقلی است و استغراق عرفی نیازمند به بیان اضافه تر دارد تا دیگران را خارج کند و چون قرینه موجه ای در کار نیست، باید لفظ را بر همان استغراق عقلی حمل کرد. میان این دو دسته آیات باتوجه به همان نکته اول تعارضی نیست، زیرا مثبتین تعارض با هم ندارند؛ یکی ناظر به هسته اولیه دعوت است و نفی «ما عدا» نمی کند و دیگری ناظر به کل مردم است، ولی نسبت به عدم تلازم اطلاع از یک کتاب با مأمور به عمل بودن به آن باید گفت: گاه دلیل و حجت وجود دارد بر اینکه افراد یا اقوامی مکلف به کتاب خاص نیستند. در این صورت، اطلاع از آن کتاب به معنای مأمور به عمل بودن به آن نیست، کما اینکه بعد از ظهور دین اسلام هیچ کس مکلف به عمل به تورات نیست، ولو از آن مطلع باشد. گاه نیز دلیل و حجت وجود دارد که افراد یا اقوام خاص مکلف به کتاب خاص هستند؛ در این صورت، اطلاع از آن مقدمه عمل است و میان این دو تلازم است، مثل قوم بنی اسرائیل که به طور یقین مکلف به تورات بودند. حالت سوم وقتی است که قرینه ای در کار نباشد و شک در مکلف بودن به کتاب خاص است. در این حالت نیز اصل بر مکلف نبودن است، مگر اینکه دلیلی اقامه بشود. حال باید بررسی کنیم که اطلاع جنیان از کدام نوع است؛ قطعاً، از قسم اول نیست، یعنی دلیل قطعی نداریم که بگوییم آن ها مکلف به عمل به کتاب تورات نیستند، بلکه امر دائر بین احتمال دوم و سوم است. باتوجه به اینکه در مقام دعوت توحیدی ثابت کردیم آیات عمومیت دارد و باتوجه به مقام

تشریح هم بیان کردیم آیات ظهور عمومیت دارد، می توان ادعا کرد ظهور این آیات در عموم سبب می شود تا ادعا کنیم دلیل و حجت اقامه شده است. همه مکلف به عمل به تورات بودند تا زمانی که ناسخ آن ظاهر شود و تا زمانی که شریعت حضرت موسی نسخ نشده، کسی حق تخلف از عمل به آن را نخواهد داشت؛ به همین دلیل، اطلاع جنیان از تورات به دلیل آن بود که مکلف به عمل بودند.

۶. ادله جهانی نبودن نبوت حضرت عیسی علیه السلام

در باره جهانی بودن یا نبودن نبوت حضرت عیسی علیه السلام آیت الله سبحانی معتقد است دو گونه آیات وجود دارد: از دسته اول که آیات زیادی هستند، می توان اختصاص به قوم بنی اسرائیل را برداشت نمود، مثل آیه «وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ» (صف: ۶). در این آیه تصریح شده است که حضرت به سوی قوم بنی اسرائیل فرستاده شده است. مشابه این آیات در قرآن موارد متعددی را می توان یافت، ولی دسته دیگری از آیات وجود دارد که احتمال عمومیت را می توان برداشت کرد، مثل آیه «وَأَنْزَلَ التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ مِنْ قَبْلُ هَدَى لِلنَّاسِ وَأَنْزَلَ الْفُرْقَانَ» (آل عمران: ۳-۴). در این آیه «للناس» مشعر به عمومیت است.

ایشان همان راه جمع مذکور در نبوت حضرت موسی علیه السلام را در اینجا پیشنهاد می کند؛ بدین معناکه، «للناس» در این آیه حمل بر استغراق عرفی گردد، نه استغراق عقلی. در نتیجه، تعارضی میان دو دسته از آیات وجود نخواهد داشت.

مؤید این برداشت، که نبوت حضرت عیسی علیه السلام فراگیر نیست، تصریحی است که در برخی از کتاب های کلامی یافت می شود مبنی بر اینکه برخی از مسیحیان معتقدند حضرت محمد صلی الله علیه و آله فقط برای عرب ها فرستاده شده است و نبوت ایشان مختص به عرب هاست، که خود اشاره دارد بر اینکه پیروان حضرت مسیح نیز قبول دارند نبوت حضرت عیسی علیه السلام جهانی نیست.

آیت الله سبحانی افزون بر مؤید مذکور چند دلیل و مؤید دیگر بر اختصاص نبوت حضرت مسیح به بنی اسرائیل را بیان می کند:

مؤید نخست: اجداد پیامبر، بنی هاشم و تمام یکتاپرستان جزیره العرب تابع دین حضرت ابراهیم بودند و هیچ‌یک از تاریخ‌نگاران گزارش نداده است که آن‌ها یهودی یا مسیحی بودند. همین امر کاشف از آن است که نبوت آن‌ها جهانی نبود، و الا باید اجداد پیامبر و بنی هاشم مکلف به دین یهودی یا مسیحی باشند.

مؤید دوم: ادله نقلی دال بر اختصاص

روایاتی وجود دارد که دال بر این است که جهانی بودن نبوت حضرت رسول ﷺ یکی از ویژگی‌های پیامبر اکرم ﷺ است و اگر انبیای دیگر هم نبوتشان جهانی بود، ویژگی خاص پیامبر اکرم ﷺ تلقی نمی‌شد. این روایات هم از شیعه نقل شده و هم از اهل سنت. از روایات اهل سنت می‌توان به روایت «أعطيت خمساً لم يعطهنَّ أحد قبلي ... وأعطيت الشفاعة وكان النبي يبعث إلى قومه وبعثت إلى الناس عامة» اشاره کرد و از روایات شیعه می‌توان به روایتی در کتاب کافی از امام صادق ﷺ «انَّ الله تبارك وتعالى أعطى محمداً شرائع نوح وإبراهيم وموسى وعيسى وجعلت له الأرض مسجداً وطهوراً وأرسله كافة إلى الأبيض والأسود والجن والإنس» اشاره کرد. در نتیجه، نبوت حضرت مسیح و دیگر پیامبر جهانی نبوده و فقط دعوت حضرت رسول ﷺ جهانی است (ر.ک. سبحانی، ۱۴۲۱ق، ج ۳: ۹۷-۱۰۱).

ایشان در پاسخ به ادعای فراگیر بودن نبوت حضرت آدم ﷺ نسبت به همه مردم می‌فرماید: این روایات متوجه دوران اول خلقت، که غیر از حضرت آدم ﷺ و فرزندانش کسی نبوده، نیست تا گفته شود این خصوصیت در حضرت آدم ﷺ هم یافت می‌شود، زیرا غیر از فرزندان حضرت آدم ﷺ اقوامی نبودند تا بحث شود که آیا نبوت حضرت آدم ﷺ آن‌ها را شامل می‌شود یا نه.

همچنین، در پاسخ به جهانی بودن نبوت حضرت نوح بعد از طوفان چنین پاسخ می‌دهند: اینکه بعد از طوفان و بعد از هلاک شدن برخی از مردم مخلوقات منحصر در همین افراد باقیمانده شدند و به همین دلیل، نبوت ایشان عام شد، زیرا غیر از این افراد باقیمانده کسی وجود نداشت تا بحث بشود که آیا مکلف به دین ایشان هستند یا نه و معلوم است چنین امری عارضی است و بحث از جهانی بودن یا نبودن قطع نظر از چنین امور عارضی است. افزون بر اینکه قدر مسلم از طوفان حضرت نوح ﷺ این است که طوفان همه

عالم را فرا نگرفت، بلکه صرفاً منطقه ای را فراگرفت که قوم حضرت نوح علیه السلام در آن بودند، و الا چه دلیلی بر عذاب اقوامی دارد که دعوت حضرت نوح علیه السلام به آن‌ها نرسیده است؟ (ر.ک. سبحانی، ۱۴۲۱ق، ج ۳: ۱۰۱).

۶-۱. نقد ادله دال بر اختصاص دعوت حضرت عیسی به قوم بنی اسرائیل

نسبت به راه جمع میان دو دسته از آیات همان دلیلی که در بحث حضرت موسی علیه السلام گفتیم، در اینجا هم جاری است، یعنی آیات اختصاص به جهت اشاره به هسته اولیه دعوت است و آیات دال بر عموم هم توافقی با این آیات ندارد، زیرا اثبات شیء نفی «ماعداد» نمی‌کند. اثبات اینکه بنی اسرائیل مورد خطاب هستند، نفی نمی‌کند که دیگران نیز مورد خطاب باشند؛ ثانیاً، حمل «للناس» بر استغراق عرفی نیازمند دلیل جداگانه است و نمی‌توان صرفاً به قصد سازگار کردن دو دسته از آیات دست به چنین حمل و برداشتی زد، ولی نسبت به اینکه اجداد پیامبر مأمور به دین حضرت موسی علیه السلام و عیسی علیه السلام نبودند نیز می‌توان چنین پاسخ گفت: درباره اجداد پیامبر صلی الله علیه و آله آنچه مشهور است، حنیف بودن آنهاست. حنیف بودن یعنی در راه مستقیم بودن در مقابل حنیف که متمایل به یکی از طرفین است. این وصف (یعنی حنیف بودن) هرچند میان تمام ادیان حق مشترک است، ولی به حضرت ابراهیم شهرت دارد، زیرا ایشان با شرک و بت پرستی مبارزه داشته و قهرمان توحید هستند. واژه حنیف مقدار دلالتش به همین میزان است، ولی در اینکه افرادی که حنیف هستند در جزئیات و احکام تابع کدام دین هستند، این واژه مسکوت است و هیچ دلالتی نفیاً و اثباتاً ندارد. در نتیجه، نمی‌توان از آن نفی تابعیت اجداد ایشان از دین حضرت موسی علیه السلام یا عیسی علیه السلام را نتیجه گرفت. مؤید این سخن ظاهر آیتی است که حتی پیامبر صلی الله علیه و آله را هم تابع آیین حضرت ابراهیم علیه السلام قلمداد کرده است، مثل آیات «قُلْ إِنِّي هَدَانِي رَبِّي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ دِينًا قَبِيماً مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفاً وَ مَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ» (انعام: ۱۶۱)؛ «ثُمَّ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ أَنْ تَتَّبِعَ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفاً وَ مَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ» (نحل: ۱۲۳) یا آیتی که به مسلمانان دستور می‌دهد از آیین حضرت ابراهیم علیه السلام پیروی کنند، مثل «قُلْ صَدَقَ اللَّهُ فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفاً وَ مَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ» (آل عمران: ۹۵)؛ «وَ مَنْ أَحْسَنُ دِيناً مِمَّنْ أَسْلَمَ وَ جَهَّهُ لِلَّهِ وَ هُوَ مُحْسِنٌ وَ اتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفاً وَ اتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلاً» (نساء: ۱۲۵).

اما نسبت به روایات دالّ بر ویژگی خاص پیامبر، که مبعوث به کل بشر هستند، نیز می توان چنین توضیح داد. گاه پیامبری به تمام مردم روی زمین مبعوث است، ولی از اول امر معلوم است که نبوت و شریعت وی نسخ خواهد شد و گاه پیامبری به تمام مردم روی زمین مبعوث است و شریعتش نسخ نشدنی است. در هر دو قسم نبوت جهانی است نسبت به مردمی که زمان حجیت آن دین زندگی می کنند، ولی نسبت به مردمی که بعد از نسخ دین مذکور متولد بشوند، قطعاً آن دین حجیت نخواهد داشت. دین حضرت مسیح علیه السلام و دیگر پیامبران از این قبیل است، یعنی نسبت به تمام مردم هم عصر خود و مردمی که بعداً متولد خواهند شد تا زمانی که نسخ نشده جهانی و فراگیر است؛ ولی نسبت به بعد از نسخ چنین حجیتی در کار نیست، ولی دین اسلام افزون بر اینکه نسبت به همه مردم زمان نزول حجت بود، نسبت به همه مردم بعد از زمان نزول هم حجت خواهد بود؛ پس، این یک ویژگی خواهد بود که مختص به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله است. در نتیجه، مدلول روایت با تصور جهانی بودن نبوت برخی از انبیا با مشکل مواجه نخواهد شد.

نسبت به اینکه فراگیر شدن نبوت حضرت نوح بعد از طوفان هم باید گفت اینکه ادعا کنیم این فراگیری به دلیل امر عارضی است، پذیرفتنی نیست، زیرا امر از دو حال خارج نیست؛ یا طوفان همه عالم را فراگرفته است؛ پس، همه مردم مکلف به عمل کردن به دین حضرت نوح بودند که در اثر نافرمانی دچار عذاب شده اند یا همه عالم را فرانگرفته است و صرفاً قوم نوح دچار عذاب شده است. در این صورت، جهانی شدن عارضی معنا نخواهد داشت، زیرا اقوام غیر از قوم حضرت نوح علیه السلام دچار طوفان نشده اند و کماکان زنده هستند و غیر مکلف به دین حضرت نوح علیه السلام. به همین دلیل، این دو ادعا با هم سازگار نیست؛ یعنی پذیرش عارضی بودن جهانی شدن و مکلف نبودن همه مردم به شریعت حضرت نوح علیه السلام.

۷. ادله جهانی نبودن نبوت حضرت ابراهیم علیه السلام

ایشان به تفصیل و به صورت استقلالی به این بحث پرداخته اند، بلکه نتیجه برآمده از بحث نبوت حضرت نوح علیه السلام، موسی علیه السلام و عیسی علیه السلام را شاهد بر جهانی نبودن نبوت حضرت ابراهیم علیه السلام دانسته و معتقدند دقیقاً همان ادله در اینجا هم جاری است (ر.ک. سبحانی، ۱۴۲۱ق، ج ۳، ص: ۸۳).

در نقد این ادعا نیز می‌توان مواردی را متذکر شد. نسبت به حضرت ابراهیم علیه السلام نیز دو گونه آیات وجود دارد: دسته‌ای که به ظاهر دلالت بر اختصاص دارد، مثل «وَإِبْرَاهِيمَ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاتَّقُوهُ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ» (عنکبوت: ۱۶)؛ «وَتِلْكَ حُجَّتُنَا آتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَىٰ قَوْمِهِ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَن نَّشَاءُ إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ» (انعام: ۸۳). در این آیات بحث از مضیق بودن دایره دعوت و احتجاج حضرت ابراهیم علیه السلام نسبت به قوم خودش است و نمی‌توان از آن‌ها برداشت کرد؛ دیگران نیز داخل در بحث هستند. دسته دیگر آیتی است که دال بر عمومیت است، مثل «وَإِذْ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» (بقره: ۱۲۴). ظهور «للناس» در این آیه در استغراق عقلی است، یعنی همه کسانی که در عصر حضرت ابراهیم یا پس از ایشان زندگی می‌کردند تا وقتی که دین ایشان نسخ شود.

وجه جمع میان این دو دسته همان وجه جمعی است که درباره آیات دال بر نبوت حضرت موسی و عیسی علیهما السلام گفته شد. در نتیجه، اولاً، این آیات دال بر عمومیت نبوت ایشان است؛ ثانیاً، قوم حضرت ابراهیم علیه السلام به دلیل اینکه نخستین افراد مورد دعوت حضرت هستند، به طور خاص، مورد اشاره واقع شده است. مؤید این برداشت همان گفتار آیت الله سبحانی در رد عمومیت نبوت حضرت عیسی علیه السلام است که فرمودند: اجداد پیامبر پیرو دین حضرت ابراهیم علیه السلام بودند، زیرا اگر نبوت حضرت ابراهیم خاص به قوم خودش باشد، متعبد بودن اجداد پیامبر و بنی هاشم به دین حضرت ابراهیم فاقد دلیل موجه است.

افزون بر اینکه آن روایتی که در اثبات عمومیت نبوت حضرت نوح بیان شد، اینجا هم کارساز است، زیرا مطابق آن روایت وقتی حضرت ابراهیم به نبوت مبعوث شد، با خود صحف را به عنوان کتاب آسمانی آورد و عمل به کتاب آسمانی حضرت نوح ترک شد و هر نبی و پیامبری که بعد از حضرت ابراهیم علیه السلام برای ارشاد و راهنمایی مردم آمد، مأمور به کتاب حضرت ابراهیم علیه السلام بود. در واقع، نبوت حضرت ابراهیم جهانی بوده و در نتیجه، سایر پیامبران انبیای تبلیغی محسوب می‌شوند.

نتیجه گیری

آیت الله سبحانی با توجه به ادله نقلی و عقلی عمومیت شریعت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را پذیرفته اند، ولی در نبوت حضرت نوح علیه السلام با توجه به ظهور برخی از ادله نقلی دال بر ارسال حضرت نوح علیه السلام به سوی قوم خودش، همچنین، وجود برخی ادله و قرائن غیر نقلی، مثل معقول نبودن فراگیر بودن طوفان نوح، نبودن امکانات لازم برای جهانی شدن شریعت ایشان قائل به منطوقه ای بودن نبوت ایشان شده اند. ادله نقلی و عقلی اقامه شده با معارض همراه بود و توان اثبات این نظریه را نداشت.

ایشان درباره نبوت حضرت موسی علیه السلام ادله ای اقامه کردند تا ثابت کنند نبوت حضرت موسی علیه السلام هم از لحاظ دعوت توحیدی و هم از لحاظ عمل به شریعت خاص به بنی اسرائیل است. مشابه همین ادله برای اختصاص نبوت حضرت عیسی علیه السلام به قوم بنی اسرائیل اقامه شد؛ ادله نقلی و عقلی ایشان جملگی با اشکال مواجه بود و توان اثبات این مقصد را نیز نداشت. ایشان درباره نبوت حضرت ابراهیم علیه السلام، هر چند به تفصیل بحث نکردند و نتیجه آن را از بحث درباره نبوت حضرت موسی علیه السلام و عیسی علیه السلام واضح و روشن دانسته و اختصاص نبوت ایشان را برداشت نمودند، ولی این ادله نیز مخدوش است.

در نهایت، در این مقاله دیدگاه مشهور تأیید شد و ادله ای که برای تبیین اختصاص نبوت این چهار پیامبر به قوم خاص پذیرفته نشد.

کتابنامه

قرآن کریم.

ابن اثیر جزری (۱۳۶۷). النهاية فی غریب الحدیث، قم، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان.
ابن فارس، ابی الحسین احمد (۱۳۹۱ق). معجم مقاییس اللغة، مصر، مطبعة البابى الحلبي و اولاده.

ابن منظور (۱۴۱۴ق). لسان العرب، سید جمال الدین میر دامادی، بیروت، دار الفکر - دار صادر.
جوادی آملی، عبدالله (۱۳۷۲). شریعت در آینه معرفت، قم، مؤسسه فرهنگی رجاء.
راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۴۱۲ق). المفردات فی غریب القرآن، صفوان عدنان داودی، دمشق، دارالعلم الدار الشامیة.

زمخشری، محمود (۱۴۰۷ق). الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، بیروت، دار الکتب العربیة.

سبحانی، جعفر (١٤١٢ق). الإلهیئت علی هدی الكتاب و السنة و العقل، قم، المركز العالمی للدراسات الإسلامیة.

سبحانی، جعفر (١٤٢٥ق). الفكر الخالد فی بیان العقائد، قم، مؤسسه امام صادق علیه السلام.
_____ (١٤٢١ق). مفاهیم القرآن، قم، مؤسسه امام صادق علیه السلام.

ابن نعمان، محمد بن محمد (شیخ مفید) (١٤١٣ق). النکت الاعتقادیة، قم، المؤتمر العالمی للشیخ المفید.

طباطبایی، سیدمحمدحسین (١٤١٧ق). المیزان فی تفسیر القرآن، قم، دفتر انتشارات اسلامی. طوسی، خواجه نصیرالدین (١٤١٣ق). قواعد العقائد، علی حسن خازم، لبنان، دار الغربة. مجلسی، محمدباقر (١٤٠٣ق). بحار الأنوار، بیروت، دار إحياء التراث العربی. ابو عبدالله مقداد بین عبدالله (فاضل مقداد) (١٤١٢ق). الاعتماد فی شرح واجب الاعتقاد، ضیاء الدین بصری، مشهد، مجمع البحوث الإسلامیة.

فیاض لاهیجی، گوهر مراد و زین العابدین قربانی (١٣٨٣). تهران، نشر سایه.

فیض کاشانی (١٤٢٥ق). انوار الحکمة، محسن بیدارفر، قم، بیدار.

فیومی، احمد بن محمد بن علی المقرئ (١٤١٤ق). المصباح المنیر، دارالقلم، بیروت.

کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق (١٤٠٧ق). الکافی، علی اکبر غفاری و محمد آخوندی، تهران، دار الکتب الإسلامیة.

مراغی، احمد بن مصطفی (بی تا). تفسیر المراغی، بیروت، داراحیاء التراث العربی.

مصطفوی، حسن (١٤٠٢ق). التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، مرکز الكتاب للترجمة و النشر، تهران.

مطهری، مرتضی (١٣٧٠). خاتمیت، قم، صدرا.

مغنیه، محمدجواد (١٤٢٤ق). تفسیر الکاشف، تهران، دار الکتب الإسلامیة.

ملاحمی خوارزمی، محمود بن محمد (١٣٩٠). المعتمد فی اصول الدین، ویلفرد مادلونگ، تهران، میراث مکتوب.